

## حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه در گفتگویی اختصاصی با محفل

کلام می‌تواند مبانی علوم انسانی و طبیعی را نامین کند

محفل: مقام معظم رهبری در سفر اخیرشان به قم در مورد ضرورت علوم عقلی برای حوزه‌ها تاکید کردند و یک بخشی که ایشان فرمودند، بخش کلام بود، با توجه به این که حضرت عالی در بحث کلام و خصوصا کلام جدید تخصص دارید سوال پیش آمده این است.

با توجه به اینکه کلام جدید یک هویت میان رشته‌ای دارد متکلمین امروز- چون وظیفه متکلمین است که به هر حال به چنین مسائلی پاسخ بدهد - چه مقدار باید با علوم تجربی، ریاضی، فیزیک و روانشناسی آشنا باشند. آیا امروزه یک متکلم باید حتما خودش در این علوم متخصص باشد یا اینکه می‌تواند با مشاوره با متخصصین دیگر این ضعفش را برطرف بکند؟

این تعبیر که علم کلام یک هویت میان رشته‌ای دارد، تعبیر دقیقی نیست، دانش کلام، دانشی است که به تبیین و اثبات عقاید دینی می‌پردازد و به شبهات آنها پاسخ می‌دهد. در واقع سه ماموریت اصلی بر عهده متکلمان است: 1- تبیین - 2- اثبات - 3- دفاع این سه ماموریت هم در حوزه عقاید دینی انجام می‌شود یعنی در حوزه مسائل دیگر متکلم ماموریتی ندارد. در حوزه فقه یا حوزه اخلاق یا علوم تجربی، طبیعی و انسانی دخالتی ندارد. می‌خواهد عقاید دینی که از قرآن و سنت استخراج کرده را با عقل و نقل تبیین کند، اثبات کند، و به شبهات پیرامون آن را پاسخ بدهد.

محفل: این هم شامل کلام جدید و هم کلام قدیم می‌شود؟

چه قدیم چه جدید تعریف واحد است.

در واقع در کلام جدید یک سری پرسشهای جدیدی وارد حوزه کلام شدند، که البته باید مسائل قدیم با مسائل جدید یک ساختار و نظام منطقی نوینی پیدا بکنند. یعنی من این شیوه را قبول ندارم که بگویند مثلا چند واحد کلام قدیم تدریس بشود. چند واحد کلام جدید و کلام جدید از کلام قدیم بریده است.

البته توجه داشته باشیم که دو تلقی در کلام جدید است.

1- کلام جدید یا مدرن تئولوژیک یعنی همان پارادایم‌های جدیدی که از فلسفه معاصر و جدید غرب وارد کلام شد و کلا ناسخ کلام قدیم شده است. در واقع الاهیات مدرنی که کلام قدیم را نسخ، و نفی کرده است، وحی را به معنی تجربه دینی و خدا را به معنی مجموعه‌ای از خوبی‌ها تلقی می‌کند، دیگر وجود حق تعالی را نمی‌پذیرد. معاد را به تناسخ معنا می‌کند و مانند اینها. خوب طبعاً چنین کلام جدید با چنین معنایی اصلا کلام نیست چون کلامی هویت دفاع از باورهای دینی را باید داشته باشد، باید بگویم الاهیات است، الاهیات مدرن است. کلام جدید تعبیر غلطی است به این معنا می‌شود الاهیات مدرن.

کلام جدید به معنای نسخ کلام قدیم اگر گفته شود، مثل آن قصه امام جمعه کافر می‌ماند. کلام اصلا هویت دفاع از دین را دارد. توجه داشته باشید جدید که می‌گویم یعنی می‌خواهد آن باور دینی را نفی کند.

کلام به این معنا را باید الاهیات مدرن یا بگویم فلسفه دین، نه کلام. یک برداشت دیگر از کلام جدید هست آن هم عبارت از مسائل جدید کلامی که وارد شده است و باید یک متکلم به مقتضیات زمان و نیازهای مناسب به آن پرسشها پاسخ بدهد.

در واقع مسائل جدید، کلام را فربه و بالنده می‌کند و تکامل می‌بخشد. یک دانش جدیدی نیست، یک دانش است به نام علم کلام اسلامی که قبلا با مسائلی مثل اثبات وجود خدا، نبوت، امامت و معاد شکل می‌گرفت، الان مسائل جدیدی مثل علم و دین، عقل و دین، پلوارالیزم دینی و انتظارات بشر از دین هم اضافه شده است.

ما به این معنا کلام جدید را قبول داریم. پارادوکس هم نیست و معتقدیم که باید مسائل کلام جدید با مسائل قدیم یک ساختار جدیدی پیدا کند.

شما اگر به تاریخ تطور علم کلام توجه کنید، ساختار شیخ مفید در «اوائل المقالات» با ساختار سید مرتضی که شاگردش بوده در کتاب «الذخیره» و بعد کتاب «تمییز الاصول» شیخ طوسی که شاگرد سید مرتضی است، ساختاری متفاوت دارد، تا خواجه نصیرالدین طوسی که ساختارهای متنوع دیگری را ارائه می‌کند و این علم متناسب با مسائل و پرسشهای جدید، یک ساختار کاملتری پیدا می‌کند. الان هم ما باید یک ساختار نوینی را ارائه کنیم که خود من این کار را انجام دادم در کتاب «کلام جدید با رویکرد اسلامی» که در واقعه ویرایش جدید کتاب کلام جدید است.

آنجا ساختار نوینی پیشنهاد داریم و بعد عملا آمده‌ایم یک کتاب و تحقیقی انجام دادیم به نام «کلام نوین اسلامی» که جلد اولش در حال چاپ می‌باشد. به طور کل گفته‌ایم که کلام جدید و قدیم باید با چه ساختار و بافت نوینی ارائه بشود که منطقی باشد. این طور نشود که مسائل کلام، اول مسائل کلام قدیم و بعد مسائل کلام جدید باشد، نه آنجا که از حقیقت وحی صحبت می‌کنیم همان جا هم تکلیف تجربه دینی را حل کنیم. یا مثلا یک فصلی در کلام ما باید باز کنیم به نام دین شناسی، یک فصلی باید باز کنیم به نام اسلام‌شناسی که بحث‌هایی مثل جامعیت اسلام، زبان اسلام، رابطه اسلام و علم و مانند اینها بحث بشود.

بعد از این توضیحی که دادم علم کلام هویت اصلی‌اش تبیین و اثبات و دفاع از عقاید دینی است. و عقاید دینی را از قرآن و سنت می‌گیرد. یک دانش میان رشته‌ای نیست، خودش یک دانش تولیدکننده است. تئوری‌ساز است؛ در واقع حتی مبانی علوم دیگر اسلامی مثل اخلاق

و فقه را تامین می‌کند و حتی می‌تواند مبانی علوم طبیعی و علوم انسانی را هم تامین بکند؛ اما به این نکته توجه کنیم که چون برخی از وظایف علم کلام دفاع از مسائل دینی است یک سری شبهاتی در علم کلام مطرح می‌شود. این شبهات گاهی منشا درون دینی دارد. مثلا شخصی آیهای از قرآن خوانده بعد شبه‌های برایش پیش آمده، یا منشا بیرونی دارد مثلا فرض کنید یک مکتب دینی دیگری آمده مثل مسیحیت، یهودیت، بودیسم، هندویسم، کونفوسیوس منشا شبه شده است. زرتشت مثلا شبهه ثنویت را مطرح کرده و مسیحیت شبهه تثلیث، یا شبهه جدید که منشأش علوم جدید است مثلا در فیزیک نظری مثلا نسبیت انیشتین مطرح می‌شود یا بحث عدم قطعیت هایزنبرگ که در فیزیک کوانتوم مطرح می‌شود. یا مثلا نظریه تکامل داروین یا تبدل انواع که از زیست‌شناسی است. و بعضی منشا یک شبهه کلامی خواهد شد که مثلا آیا با پذیرش فرضیه داروین یا نظریه کوانتوم، اصل عدم قطعیت هایزنبرگ می‌شود برهان نظم را پذیرفت یا نه؟ در واقع بعضی از علوم منشا یکسری شبهاتی می‌شوند و البته متکلم چون وظیفه‌اش پاسخ به شبهات اعتقادی هم است باید به این شبهات پاسخ بدهد و آنها را حل کند.

اما حل این شبهات منوط به این نیست که حتما متکلم برود و در فیزیک و علوم دیگر و مکاتب دیگر متخصص بشود این اصلا امکان‌پذیر نیست و اگر کسی این ادعا را بکند که ادعای گزافی است که اصلا تحقق خارجی ندارد.

**محفل: مثلا علمای قدیم که در چندین علم متخصص می‌شدند.**

نه، فرق می‌کند، اصلا علمای قدیم این طوری نبودند و حتی علمای قدیم هم به قول شیخ بهایی می‌گویند: من در همه علوم جامعیت دارم اما اگر یک متخصص پیدا می‌شد او بر من غلبه می‌کرد. مثلا کسی که تخصص محض آن ریاضی بود خوب غلبه پیدا می‌کرد بر شخصی که علامه بود و جامعیت در علوم مختلف داشت.

الان هم که در علوم آن قدر گسترده شده که اصلا ممکن نیست، نه مطلوب نیست بلکه ممکن نیست مثلا زمانی طبیعیات یک علم بود بعد فیزیک از آن جدا شد امروزه فیزیک چندین علم شده است: فیزیک نظری، اخترشناسی، هسته‌ای و... خود همین‌ها هم دارند انشعاباتی پیدا می‌کنند.

لذا امکان ندارد یک کسی در همه علوم متخصص باشد و لکن یک متکلم وقتی که با شبه‌های رو به رو می‌شود باید آن شبهه را بشناسد یعنی باید بفهمد اشکال (مثلا) اصل عدم قطعیت چیست؟ نظریه تبادل انواع داروین چیست؟ تا نداند اینها را شبهه را نمی‌فهمد و اگر نفهمد نمی‌تواند جواب دهد.

پس در فهم شبهه باید این نظریه را از متخصصان استفاده کند و یاد بگیرد و در حل تعارض هم راه‌های (یعنی حل شبهه) متعددی وجود دارد:

1- یک وقت از طریق عقاید و معارف دورن دینی می‌توان جواب داد. متکلم وقتی که متخصص در معارف دینی است می‌تواند شبهه را جواب دهد.

2- از طریق علوم دیگر به این شبهه پاسخ داد. یعنی از طریق فیزیک کوانتوم باید شبهه اصل عدم قطعیت که بر برهان نظم وارد شده است پاسخ داده شود. خوب اینها را باید از متخصصین کمک بگیریم.

لازم نیست خودش فیزیکدان باشد آن قدر این علوم گسترده است که ممکن نیست. پس بنابراین سه فرض شد:

1- متکلمان ما اصلا به این علوم جدید ورودی پیدا نکنند و هیچ اطلاعی پیدا نکنند. این قطعا باطل است چون باعث می‌شود بسیاری از شبهاتی که منشاء آن علوم جدید است دیگر نتوانند پاسخ بدهند.

2- متکلم خودش متخصص در این علوم شود که اصلا نه مطلوب است و نه ممکن

3- متکلم متخصص در شناخت عقاید دینی و تبیین و اثبات و دفاع از عقاید دینی باشد هر موقع با یک شبهه‌ای رو به رو شد که منشأش از علوم جدید است برود از عالمان متخصص کمک بگیرد و آن علوم را خوب بفهمد در پاسخ آن هم از دانشمندان آن علم کمک بگیرد و بهره ببرد. این مفروض ماست. در واقع بنده معتقد به این فرض سوم هستم.

البته تنها متکلم در پاسخ به شبهات جدید محتاج به عالمان علوم جدید نیست. عالم علوم جدید هم محتاج متکلمین هستند. یعنی این احتیاج طرفینی است هم متکلمان محتاج عالمان علوم تجربی هستند، هم عالمان علوم جدید محتاج متکلمان هستند. احتیاجی که متکلمان به عالمان علوم تجربی دارند از جهت همین فهم نظریه علمی، فهم شبهه و کمک گرفتن از عالمان برای پاسخ دادن به شبهه است. نیازمندی که عالمان علوم تجربی مثل فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی، و علوم انسانی مثل جامعه‌شناسی و روانشناسی و اقتصاد و علوم سیاسی و غیره و ذلک به متکلمین دارند از آن جهت است که علوم اینها نیازمند مبانی اعتقادی و مبانی متافیزیکی است. یعنی هیچ علمی ما نداریم که در خلاء به وجود بیاید و با تجربه آغاز شود، تمام علوم تجربی مبتنی بر یکسری مبانی غیر تجربی و مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و اعتقادی‌اند و از این جهت عالمان علوم تجربی و علوم طبیعی و انسانی محتاج متکلمانند. بنابراین باید متکلمان و عالمان علوم جدید باید یک ترابط و ارتباطی باشد هر دو محتاج همدیگرند بنابراین وحدت به معنی تعامل است، وحدت حوزه دانشگاه که می‌گوییم یعنی تعامل حوزه و دانشگاه حالا کجا باید متولی این تعامل باشد، می‌شود سازمان و نهادهایی را فرض کرد که متولی اجرای این تعامل باشند. اما به نظر من قبل از تحقق این نوع سازمان و نهادها آنچه اهمیت دارد و ضرورت دارد یافتن یک فهم و آگاهی بالایی است از حوزه و دانشگاه که بدانند و متوجه بشوند که محتاج یکدیگر هستند و یک تعاملی این علوم با هم دارند تعاملی که علوم جدید با کلام دارد به لحاظ تاییدپذیری نظریه‌های علمی از مبانی متافیزیکی هست نیازمندی که متکلمان نسبت به علوم جدید دارند و به لحاظ پاسخ‌یابی نسبت به شبهاتی است که منشأش علوم جدید است.

**محفل: آیا ضرورت می‌بینید بین حوزه و دانشگاه کلاس‌های مشترکی وجود داشته باشد تا بتوانند به تعامل لازم دست یابند.**

البته لازم نیست کلاسی گذاشته شود، ولی به هر حال نیاز به یک سری جلسات مشترکی هست. چندی پیش یک جلسه‌ای داشتیم در دانشگاه شریف بحث مفصلی پیرامون نسبت فلسفه و فیزیک. البته فلسفه که می‌گوییم، چونکه فلسفه ما با عقاید ما خیلی در هم تنیده‌اند در واقع فلسفه و کلام تقریبا می‌شود گفت به یک دانش تبدیل شده‌اند اگر تعامل فلسفه و فیزیک را بپذیریم در واقع تعامل کلام و

فیزیک رو هم پذیرفته‌ایم. به هر حال باید اساتید علوم جدید با اساتید کلام جلسات مشترک داشته باشند تا این تعامل را هم درست تعریف بکند هم ثمرهای این تعامل را در بالندگی علومشان مشاهده کنند.

**محفل: با توجه به تعریفی که از علم کلام کردید، گویا کلام همواره باید منتظر شبهه باشد و در غیر این صورت باید به سمت ایجاد شبهات رفت تا کلام دچار افول نشود، آیا با این حرف موافق هستید؟**

نه من این سخن رو فی الجمله قبول دارم نه بالجمله؛ طبیعی است که هر دانشی در معرض یک پرسشهایی قرار می‌گیرد و پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود و دانش بالنده می‌شود اصلاً دانش زاینده پرسش‌هاست و بالندگی دانشها زاینده پرسش‌های نو است.

هم کلام و هم فقه، هم اخلاق هم فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و همه علوم همین ویژگی رو دارند اما درباره‌ی علم کلام باید عرض کنم که این پرسشهای نویی که منشا بالندگی علم کلام می‌شوند به دو نحو به دست می‌آید:

نحوه اول: شبهاتی است که منشاءشان علوم جدید است. یعنی علوم جدید یه سری شبهات کلامی ایجاد میکنند متکلم به این شباهت پاسخ می‌دهد و علم کلام بالنده می‌شود. همون حالت انفعالی، که البته نقضی هم نیست و خیلی هم خوب است مهم این است که متکلمان عالم به زمان باشند و جدیدترین شبهاتی که منشا علمی دارند اینها رو پاسخ بدهند. ولی همیشه بالندگی علم کلام از این طریق حاصل نمی‌شود. و به نحو دیگر: گاهی اوقات خود متون دینی و اعتقاد دینی ما منشا پرسش‌ها می‌شوند، توجه دارید مثلاً وقتی ما در مورد امامت تحقیق می‌کنیم می‌بینیم امام رضا علیه‌السلام امامت را اساس حکومت معرفی می‌کند یعنی معلوم می‌شود اینجا یک بحثی مطرح می‌شود به نام رابطه امامت و حکومت. یا در فرمایشات دیگر امام رضا علیه‌السلام یک پیوندی بین امامت و عدالت برقرار می‌شود. اینجا سوالات جدیدی مطرح می‌شود که چه نسبتی بین امامت و عدالت و امامت و سیاست و حکومت وجود دارد؟ اینجا شبهه‌ای از بیرون پدید نیامده تا بحث امامت بالنده شود، خود فرمایش امام رضا علیه‌السلام مباحثی در چارچوب امامت مطرح کرده که بحث امامت‌شناسی در علم کلام رشد پیدا می‌کند و بالنده می‌شود. تبیین‌های جدید، اثبات جدید و منشا این، شبهاتی بیرونی نیست بلکه خود معارف دینی و در واقع باورهای دینی و فرمایشات قرآن و سنت باعث شده علم کلام بالنده شود و رشد پیدا کند.

سومین نحوه: انسان دین‌دار معاصر مثلاً انسان متدین معاصر متوجه شده که علوم انسانی و طبیعی موجود مبتنی به یکسری مبانی متافیزیکی سکولار است، این مبانی متافیزیکی سکولار باعث شبهاتی می‌شود در علوم جدید و این شبهه کلامی را به متکلم می‌دهند و متکلم جواب می‌دهد این می‌شود همان قسم اول، اما یک کار دیگر این است که متکلم می‌گوید من چه قدر منتظر باشم این علم متاثر از مبانی متافیزیکی سکولارش گرفتار بشود و من جواب بدهم، می‌اندیشد که کاری اساسی بکند و آب را از سر چشمه ببندد؛ اول کار این است که بیایم اصلاً علوم جدید مبتنی بر مبانی متافیزیک و مبانی کلامی اسلامی تولید می‌کنیم، اینجا متکلم فعالانه می‌آید نهادسازی می‌کند و نظام چارچوب اعتقادی علوم رو تبیین می‌کند بعد می‌گوید این چارچوب اعتقادی چگونه باید در علوم طبیعی و علوم انسانی تاثیر بگذارد که اصلاً منشا تولید علوم دینی بشود. یعنی فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی، زیست‌شناسی اسلامی، روان‌شناسی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی و سرانجام علوم طبیعی و انسانی اسلامی بشود. اینجا متکلم دارد فعالانه عمل می‌کند دارد حتی منشا تولید علوم انسانی طبیعی، اسلامی می‌شود.

پس بنابراین علم کلام با سه شیوه رشد و بالندگی پیدا می‌کند:

1- از طریق پاسخ به شبهاتی که منشأش علوم جدید است.

2- از طریق پرسشهایی که از نصوص دینی به دست می‌آید.

3- از طریق تاسیس پارادایم (نظام‌های) اعتقادی جهت تولید علوم انسانی و طبیعی اسلامی.

یک مثلث سه ضلعی که یک ضلعش فقط حالت انفعالی و دو ضلع دیگرش حالت فعالانه داشت.

**محفل: آیا بررسی ضعف یا حمله به فرق و ادیان دیگر از وظایف متکلم می‌باشد.**

بله، این هم یکی از وظایف است. وقتی می‌گوییم که متکلم وظیفه‌اش دفاع است، دفاع دو گونه است. گاهی دفاع پاسخ به شبهه است، گاهی دفاع حمله به رقیب است یعنی وظیفه متکلم تبیین، اثبات و دفاع است دفاع یک شکلش این است که به شبهه ادیان دیگر، مکاتب دیگر و علوم جدید پاسخ دهد ادبانی مثل مسیحیت، زرتشت، یهود شبهاتی را وارد می‌کنند بر اسلام یا فرق ثلاثه اهل سنت و وهابیت بر تشیع شبهاتی وارد میکنند و متکلم جواب می‌دهد، گاهی شبهات از سوی مکاتب اجتماعی فلسفی است مثل لیبرالیسم، سوسیالیسم و.. زمانی اینها منشا شبهه است و متکلم جواب می‌دهد، اما گاهی منشا شبهات علوم جدیدند مثلاً فیزیک جدید و متکلم جواب می‌دهد. جواب این سه دسته شبهات یک کار دفاعی است. اما یک شکل از دفاع این است که متکلم خودش هجوم بیاورد و نقد بکند. مثلاً یک اشکالی بگیرد بر مسیحیت بگوید این تثلیث با توحید جمع نمی‌شود، به زرتشتی‌ها بگوید این ثنویت که شما می‌گویید با توحید جمع نمی‌شود و پارادوکسیکال است، یا مثلاً به وهابیت اشکال کند بگوید شما که ما را متهم به شرک و کفر می‌کنید، قائل به تجسیم هستید و عقایدی که قائل به جسمیت خدا - معاذالله - هستند را علیه خودشان مطرح بکند، اینها کارهای دفاعی است اما به شکل تهاجمی. به تعبیر دیگر ببینید متکلم گاهی اوقات نقش پاسبان را بازی می‌کند، گاهی نقش دیده‌بان را و دشمن را رصد می‌کند و گاهی نقش یک پزشک اورژانس را بازی می‌کند که زود باید درمان کند. گاهی نقش یک رزمنده‌ای را بازی می‌کند که باید به دشمن حمله کند یعنی همه اینها نقشها و کارکردهایی است که متکلم به مقتضیات و نیازهایی که احساس می‌کند ایفا می‌کند و متکلم این نقشها و فعالیتها رو باید عهده دار شود.

**محفل: در ابتدا اشاره‌ای به کلام قدیم داشتید، آیا امروزه نیازی به این بخش از کلام هست و نهایتاً کدامیک از متون قدیمی لازم به تدریس و مطالعه می‌باشد؟**

بدون شک ما به مباحث کلام سنتی نیازمندیم عمیق هم باید کار بکنیم یعنی بحثهای خداشناسی از اثبات وجود خدا، صفات خدا، افعال خدا گرفته تا بحثهای نبوت و امامت و معاد همه اینها لازمند، به چند دلیل لازمند: اول: اینها مبانی اعتقادی ما هستند. اگر توحید که اساس تفکر اسلامی است کار نشود تحقیق نشود، متخصصانی نداشته باشد، خیلی از بحثهای دیگر نابود می‌شود لذا ما مرتب باید

متخصصانی داشته باشیم که این مبانی را بدانند و تبیین کنند.

دوم: به همین مباحث کلام سنتی شبهات متعددی وارد شده یعنی ما خیال نکنیم با آمدن شبهات جدید شبهات جدید رخت بر بسته‌اند، نخیر، هنوز هم شبهه جبر و اختیار یا رویت الاهی هم از سوی متکلمان اهل سنت هم از سوی ادیان دیگر مطرح است؛ حتی وقتی بررسی می‌شود شبهات سنتی هنوز حجم و گستردگی<sup>۹</sup>شان بیشتر از شبهات جدید است. یعنی از لحاظ کمیت مردم بیشتر شبهات کلام سنتی را مطرح می‌کنند مثلا بیشتر الان بحث جبر و اختیار را می‌پرسند تا بحث پلورالیسم دینی! لذا از این جهت هم ما نیاز داریم که روی بحثهای کلام سنتی کار بکنیم، ولی اگر خواستیم تولید بکنیم علوم طبیعی و انسانی اسلامی را عمده مبانی متافیزیکی علوم همین کلام سنتی است. لذا کار اساسی و مبنایی است پس بنابراین مباحث کلام سنتی را باید حتما خواند و کار کرد و تحقیق کرد و تدریس کرد اما این که چه کتابهایی مورد بررسی قرار بگیرد، اگر حوزه می‌توانست آثار جدیدی تولید کند حتی در حوزه کلام قدیم آثار خیلی قوی وزین و مرتب که هم آرای اشاعره، معتزله ماتریدیه باشد و هم آرای شیعه و کار خیلی جامع و گسترده‌ای برای سطوح مختلف خیلی عالی بود. خوب در این زمینه هم کتابهای ارزشمند بعضی از بزرگان و اساتید ما نوشته‌اند مثلا کتاب «الاهیات» آیت‌الله سبحانی کتاب بسیار ارزشمند و ذی‌قیمتی است و آثار دیگری که وجود دارد. من خودم هنوز بین کتابهای موجود به نظر دو کتاب شاید مناسب<sup>۱۰</sup>تر باشد. یکی کتاب کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد علامه حلی. یکی هم کتاب الاهیات آیت‌الله سبحانی. به نظر همین دو کتاب خوب است درس گرفته شود البته طبعا کتابهایی مثل آموزش عقاید استاد مصباح هم در کلام سنتی کتاب ارزشمندی است.

در کلام جدید هم کتابهای مختلفی نوشته شده دوستان می‌توانند مراجعه کنند. ولی این را توجه داشته باشید که به هر حال علم کلام با فلسفه خیلی پیوند دارد هر کسی می‌خواهد در علم کلام تبحر پیدا کند حتما باید فلسفه اسلامی را خوب بخواند که من معمولا در مطالعه فلسفه اسلامی کتاب آموزش فلسفه استاد مصباح را پیشنهاد می‌دهم یا البته فلسفه مقدماتی هست که جناب آقای عبودیت نوشته از مجموعه فرمایشات استاد مطهری اگر آن خوانده شود و بعد آموزش فلسفه استاد مصباح و بعد کتاب نهاییه الحکمه علامه طباطبایی و بعد الشواهد الربوبیه ملاصدرا به این ترتیب اگر خوانده بشود ولی باز فلسفه هم محتاج منطق است. منطق رو هم باید خوب کار کرد یعنی انواع اقسام قیاس را طلبه<sup>۱۱</sup>ها بلد باشند انواع و اقسام استدلال‌های مباشر و غیرمباشر را بلد باشند که خوب کتابهایی مثل منطق مظفر و حاشیه ملاعبدالله کتابهای ارزشمندی هستند، به هر حال منطق و فلسفه و کلام به یک معنا در هم تنیده‌اند و یک ارتباط وسیعی بین<sup>۱۲</sup>شان هست. محفل: در علت نامیدن کلام جدید فرمودید به خاطر بوجود آمدن مسائل جدید بوده است کما اینکه در علوم دیگر مثلا فقه هم مسائل جدیدی پیش می‌آید ولی فقه جدید نمی‌گویند.

خب این اصطلاح چون از غرب آمده، غربیهای از رنسانس به بعد مخصوصا از قرن هجده یک شبهات جدیدی در مباحث کلامی مطرح شد که اصلا علم کلام قدیم را کنار گذاشت آنها ازش تعبیر کردند به الهیات مدرن بعد این اصطلاح الهیات مدرن از قبل در ایران اسلامی که مطرح شد از زمان قاجار حتی شاید قبل از آن در شبه قاره میرزا سید احمدخان هندی اولین اصطلاح کلام جدید را مطرح کرد بعد نعمانی این اصطلاح را مطرح کرد و کتاب کلام جدید نوشت بعد هم در ایران اولین بار آقای مطهری این اصطلاح را به کار برد در واقع اصطلاح کلام جدید نبود، اصطلاح الهیات مدرن بود بعد که این ترجمه شد به زبان عربی و ایرانی شد کلام جدید؛ یک نوع ترجمه الهیات مدرن است الهیات مدرن هم که اصلا ناسخ الهیات قدیمی مسیحی است مثل فیزیک جدید که طبیعات قدیم را کنار گذاشت و دیگر الان می‌گویند طبیعات قدیم و فیزیک جدید، الهیات مدرن هم همین کار را انجام داده همین بلا را سر الهیات قدیم در آورده است فلذا عرض کردم به این معنا کلام جدید اصلا تعبیر غلطی است. چرا؟ چون کلام یعنی دانشی که می‌خواهد باورهای دینی را تبیین و اثبات کند ولی کلام جدید یعنی ناسخ کلام قدیم.

#### محفل: یعنی ما تسامحا می‌گوییم کلام جدید؟

در واقع ما باید بگوییم کلام جدید به معنای جدیدی مقصود ما هست. منظور از کلام جدید یعنی مسائل جدید کلامی که وارد کلام شد البته فقط هم مسائل جدید وارد نشده من این جدید بودن رو به معنای روش‌ها و ساختارهای جدیدی به کار رفته هم می‌دانم لیکن این جدید بودن به معنای تکامل کلام سنتی است نه ناسخ آن پس این که چرا این تعبیر به کار رفته به خاطر همان الهیات مدرن ترجمه شده به زبانهای غیر انگلیسی و طبیعی است که یک معنای دیگری هم از او ارائه شده است.

#### محفل: در آخر این مباحث کلام جدید چه ضرورتی دارد که طلبه‌ها با آن آشنا بشوند؟

من فکر می‌کنم ضرورتش روشن باشد ضرورت به شرط محمول است یعنی وقتی ما امروزه به هر حال در دنیای معاصر زندگی می‌کنیم کسی که در عصر جدید زندگی می‌کند با مسائل جدید روبه‌رو می‌شود. باید عالم به مسائل جدید باشد تا این شبهات و مسائل رو حل بکند العالم بزمانه لایهجم اللوایس که در روایت هست اقتضا می‌کند که ما با آنچه باورهای دینی<sup>۱۳</sup>مان را به چالش می‌اندازند به آنها پردازیم و جواب بدهیم من به طور کلی می‌خواهم عرض بکنم که علم کلام فقه اکبر است و این که حوزه‌های علمیه ما به فقه اصغر بیشتر می‌پردازند گرچه لازم ضروری است تردیدی نیست ولی نباید باعث شود از اخلاق و علم کلام که فقه اکبر است غفلت کرد و باید همه این علوم را در حوزه‌ها رونق داد و مرتب متکلمان به روزی تربیت کرد مثل هشام بن حکم و حضرت عبدالعظیم حسنی که به این شبهات پاسخ بدهند، دفاع کنند، تبیین کنند. خیلی ضرورت دارد. امروزه هجمه<sup>۱۴</sup>های ضددینی بسیاری مطرح می‌شود. عرفانهای کاذب مکتب‌های الحادی، انحرافی و ماتریالیستی اینها را باید متکلم بیاید به میدان و از باور دینی دفاع بکند.

به هر حال ما ممنون هستیم از اینکه دوستان طلبه و فاضل حوزه علمیه تهران این دغدغه را پیدا کرده‌اند، این مباحث را مطرح می‌کنند. انشاءالله باید کاری کرد که نظام<sup>۱۵</sup>مند و به طور جدی متخصصانی در این زمینه تربیت شوند. اگر این تخصص حاصل نشود در مقابل انحرافات نمی‌شود مقاومت کرد. مسیحیت کاتولیک وقتی گرفتار شبهات شدند اواخر قرون وسطی پروتستانتیسم به وجود آمد و کاتولیک آسیب دید، باورهای اعتقادی اگر تقویت نشوند شبهات آن پاسخ داده نشود، منشا یکسری انحرافات در خود حوزه‌ها خواهد شد بنابراین ما ممنونیم از این که این جور بحثها را دنبال می‌کنید انشاءالله که خدا به همه شما توفیق بدهد و خدا مدیریت حوزه علمیه تهران را توفیق دهد تا بتوانند با برنامه‌ریزی و تدبیر عده<sup>۱۶</sup>ای از متکلمان و متخصصان تربیت بکنند معلوم باشد که حوزه علمیه تهران می‌خواهد ده سال

دیگر مثلاً صد متکلم متخصص داشته باشد.

**محفل: خود حضرت عالی وقتی که به انجمن حکمت آمدید اعلام کردید قصد دارید این مرکز را به مرکز تولید فلسفه اسلامی تبدیل کنید در این راستا از طلاب و حوزه‌ها هم استفاده خواهید کرد؟**

من اینجا اعلام آمادگی میکنم که با مدیریت حوزه علمیه تهران تعامل داشته باشیم. ما الان داریم با موسسات بین‌المللی مختلفی، تعامل برقرار می‌کنیم. موسسه‌ای در برلین موسسه‌ای در دانشگاه پاریس یا هلند، در سفر اخیر که به گرجستان داشتیم با انجمن فلسفه در گرجستان، تعامل با این کشورها برقرار می‌کنیم. خب اولویت قطعاً مجموعه‌های داخلی خود ماست. این موسسه یکسری قابلیت‌ها و توانمندی‌ها در علوم مختلف دارد در فلسفه اسلامی، در کلام، در فلسفه غرب، در منطق و... موسسه اساتید فرهیخته‌ای دارد. حوزه علمیه تهران می‌تواند برنامه‌ریزی کند عده‌ای از فضایی که علاقه‌مندند منطق را خوانده‌اند و می‌خواهند منطق جدید را هم کار کنند ما این آمادگی را داریم توسط اعضای هیئت علمی این موسسه، یک یا چند دوره منطق جدید را به طلبه‌ها آموزش بدهیم. یا مثلاً در حوزه علمیه اساتید و فضایی که مدرس فلسفه اسلامی‌اند علاقه دارند فلسفه غرب را هم بشناسند، ما حاضریم کل دوره‌ها را در اینجا برایشان بگذاریم. مدیریت حوزه یک برنامه‌ریزی کند، یک تفاهم‌نامه نوشته شود ما کاملاً اعلام آمادگی می‌کنیم.